



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مبحث گذشته

بحث در مقام ششم مربوط به بلیت‌های بخت‌آزمایی بود که افرادی با خرید آن‌ها وارد یک مسابقه‌ای می‌شوند قرعه‌ای می‌شود و در آن قرعه کسانی مورد تشویق قرار می‌گیرند؛ که قدر متیقن آن این بود از محل این اعتباراتی که جمع‌آوری شده بود بر اساس قرعه به خود آن‌ها مبالغی پرداخت می‌شود.

دلیل اول، از مرحوم آقای تبریزی

بعد از اینکه در سه چهار بند به تقسیماتی که در اینجا متصور است اشاره کردیم، گفتیم عمده‌ترین ادله حرمت تکلیفی و وضعی این عمل لااقل آنجایی که قدر متیقن، آن است یعنی از همان وجوهی که از افراد جمع‌آوری شده است می‌خواهد به همین افراد برحسب قرعه چیزی پرداخت بشود که این قدر متیقن قصه بود. ببینیم چه ادله‌ای بر حرمت تکلیفی یا وضعی این‌ها قائم است؟ اولین دلیل چیزی بود که مرحوم آقای تبریزی رحمه‌الله علیه داشتند که فرمودند این بیع، بیع باطل است به دلیل اینکه مبیع اینجا مجهول است و بیع غرری و باطل می‌شود.

نتیجه دلیل اول

این دلیل اول بود که نتیجه این عمل و اقدام بطلان وضعی می‌شود نه حرمت تکلیفی. این دلیل اول بود که سه جواب به آن داده شد عمده جواب اول و دوم بود که ملاحظه کردید.

دلیل دوم، شمول ادله قمار

دلیل دوم شمول ادله قمار و عنوان قمار نسبت به بحث ما هست یا به نحو شمول مفهومی یا به تنقیح مناط یا بالاولویه. ممکن بود که یکی از این سه وجه به این مسئله استدلال بشود.

نتیجه دلیل دوم

دلیل دوم مورد قبول مرحوم استاد آقای تبریزی نبود به دلیل اینکه لعب را در مفهوم قمار مأخوذ می‌دانستند و گفتیم که بعید نیست این دلیل تمام باشد، برای اینکه مخصوصاً درجایی که بلیتی خرید و فروش می‌شود و امثال آن، خود آن نوعی بازی است؛ و اگر در این تردید کنیم تنقیح مناطش بعید نیست. این که از خود افراد پولی جمع‌آوری بشود و بعد بر



اساس قرعه شانس آزمایی بشود و هر که شانس داشت از این چیزی ببرد، نوعی ورود در تعهد بردو باخت است اولاً عرفاً لعب هست، نباشد بعید نیست همان مناط و ملاک اینجا صدق کند. این هم دلیل دوم بود که با تأمل مجددی که داشتیم تمامیت این دلیل را بعید نمی دانیم اگر کسی در این دلیل هم تردید کند سراغ دلیل سوم می رویم.

دلیل سوم، آیه نود سوره مائده و آیه سه سوره مائده

دلیل سوم تمسک به آیه نود سوره مائده و آیه سه سوره مائده است که در آن‌ها ازلام آمده بود آیه نود سوره مائده می فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» این آیه شریفه بود که می فرمود: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» خمر و میسر و الانصاب و ازلام چهار عنوان بود.

میسر بر قمار حمل می شد که بحث کردیم در ادامه میسر انصاب و ازلام آمده است مقصود از انصاب بت‌ها است و گفتیم در باب ازلام دو احتمال آمده است:

- یکی اینکه ازلام به معنای تفرّلی بود که بر اساس آن کاری انجام بدهد یا ندهد که شبیه استخاره ما می شد.
- معنای دوم ازلام قرعه‌ای بود که زده می شد که پولی را جمع می کردند و بعد حیوانی را می خریدند و تقسیم می کردند و علائم و نشانه‌هایی می گذاشتند و بعد قرعه می زدند و بر اساس آن ارقام، آن‌هایی که رتبه‌های اول داشتند بخشی از این را می بردند آن‌هایی که رتبه نه و ده و رتبه‌های آخر داشتند چیزی از آن جذور و شتری که با آن ویژگی‌ها بود بهره‌مند نمی شدند.

نتیجه دلیل سوم

این دو احتمال در آیه شریفه بود؛ که ازلامی که در اینجا آمده است «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» و به شدت این عمل مورد نهی قرار گرفته است، دو معنا داشت که بر اساس شواهدی که در تفسیر مرحوم علامه در المیزان و شواهدی که در بعضی کتب دیگر آمده بود و بعضی نکاتی که بحث کردیم اظهر همان احتمال دوم است؛ یعنی مقصود از ازلام تفرّلی نیست بلکه قرعه‌ای است که زده می شد و کسانی که برنده می شدند و رتبه‌های اول را می آوردند برنده می شدند و شتر مال آن‌ها بود و کسانی هم محروم می شدند. اظهر این احتمال دوم است نه احتمال اول که بعضی برای نفی استخاره به آن تمسک کردند؛



بنا بر احتمال دوم، اِزْلام در اینجا نوعی قرعه زدن می‌شود منتها این بازی و این کار بازنده و برنده‌ای داشت و بر اساس قرعه برنده و بازنده در اینجا تعیین می‌شد. این در آیه نود سوره مائده بود. همین موضوع در آیه سوم سوره مائده هم آمده بود که «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ - وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیْحَةُ - وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» این‌که با قرعه یا اِزْلام و نشانه‌هایی که روی آن گذاشته می‌شد و ارقامی که داده می‌شد چیزی را به دست بیاورید. این دو آیه بود که مربوط به اِزْلام بود.

آیه سوم سوره مائده چون بحث اکل و این‌ها است شاید نشود تنقیح مناط کرد و یک قاعده عامی از آن به دست آورد. آنچه ما می‌خواهیم مورد استشهاد قرار بدهیم به یک معنا هر دو آیه هست ولی با توجه به شبهه‌ای که در تعمیم «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» عرض کردیم تأکید بیشتر ما روی آیه نود سوره مائده است که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» دلیل سوم این است.

تقریب استدلال به آیه سوم سوره مائده

تقریب استدلال به این آیه این است که درست است که آیه نود سوره مائده اِزْلام را با شدت منع می‌کند «رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» این کار را نکنید حرام است که هم حرمت تکلیفی و هم وضعی می‌شود از آن استفاده کرد، چون سه احتمال در آیه بود ما ترجیح دادیم که حرمتین و حکم وضعی و تکلیفی هر دو از آیه استفاده بشود. پس تقریب استدلال این است که درست است اِزْلام با ترتیباتی که ذکر شده است یک قرعه‌کشی خاص در شتر بود که برای مصداق اِزْلام دو سه نوع ترتیب در تفاسیر و کتب ذکر شده است ولی به‌هرحال اِزْلام یک مفهوم خاصی است که یک نوع خاصی از قرعه زدن و سهام را شامل می‌شود که در باب شتر است و ترتیباتی دارد که در تفاسیر آمده است. درست است مربوط به آن است ولی انصافاً عرف آن را الغاء خصوصیت می‌کند. این نوع قرعه زدن و برنده و بازنده، آنچه روح اِزْلام است این است که برای این‌ها نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد از این‌جهت همه در این کار شریک می‌شوند یک سرمایه‌ای می‌آورند بعد هم با قرعه کسانی برنده و کسانی بازنده می‌شوند به خلاف قمار، به آن معنا که شطرنج و میسر و امثال آن‌هاست که آنجا بر اساس قرعه کسی برنده و بازنده نمی‌شود بلکه بر اساس یک بازی و بردن در بازی آن مال را می‌برد. در اِزْلام این برندگی و بازندگی و بردو باخت بر اساس قرعه انجام می‌شود. تفاوت اِزْلام با قمار در دو سه نکته است یکی اینکه در اینجا همه چیزی را وسط گذاشتند و در آن مالی که روی آن بردو باختی می‌آید سهیم شدند؛ دوم این است که بردو باخت بر اساس بازی نیست بلکه بر اساس قرعه است. روح اِزْلام این است، اما اینکه این جذوری باشد شتر آن‌چنانی باشد و آن‌طور نشانه‌گذاری کنند و بعد قرعه بزنند و این‌ها، همه امور ثانوی قصه است



یعنی در متفاهم عرفی روحی که در ازلام وجود دارد این است، اینکه اینجا شتر باشد یا غیر شتر باشد نوع این سهامی که تعیین می‌کنند و ارقامی که می‌گذارند به این شکل باشد یا آن‌طور باشد عرف این‌ها را ذی دخل نمی‌داند و برای این‌ها موضوعیتی قائل نیست ولو کلمه ازلام همان نوع قرعه‌کشی خاصی باشد که روی شتر انجام می‌شده است. ولی در متفاهم عرفی الغاء خصوصیت می‌شود اصل قصه این است که جمعی آمدند باهم مشارکت کرد در یک اقدام و عمل جمعی که این پول مشترک دست یک عده‌ای می‌آید و دست عده دیگر نیاید. وارد چنین تعهدی و قراردادی شدند که نتیجه آن این امر است و قرعه و شانس تعیین می‌کند که عده‌ای ببرند یا ببازند. تفاوت این با قمار این است.

اینکه بگوییم ازلام یک نوع بازی مخصوصی بوده که روی شتر و ترتیباتی که در عصر جاهلی و صدر اسلام بوده انجام می‌شده اما روحش همان برنده شدن و بازنده شدن جمعی در مالی است که خودشان به میان آوردند و با قرعه برنده و بازنده تعیین می‌شوند. الغاء خصوصیت اینجا بعید نیست البته این الغاء خصوصیت را اگر کسی بپذیرد تعمیم به همه موارد که از حیث اینکه مال دیگری باشد نمی‌شود مال از این‌ها جمع شده است و بر اساس قرعه کسانی برنده می‌شوند در این محدوده قدر متیقن بحث این الغاء خصوصیت بعید نیست. البته الغاء خصوصیت یک مقدار اطمینان شخصی می‌خواهد. ممکن است کسی بگوید در تفاهم عرفی این را مطمئن نیستیم.

اگر آیه «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» بود آن را تعمیم نمی‌دهیم برای اینکه می‌گفتیم در آیه «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» نکته‌ای بود که بحث اکل و لحم این‌ها است می‌گفتیم شاید در اکل و لحم که گوشت است آیه قبل و بعد آن مربوط به گوشت‌های حرام است ممکن است بگوییم در گوشت یک احتیاط و عنایت ویژه‌ای است اما وقتی به ازلام می‌رسیم ولو اینکه بازهم در شتر بوده است ولی از سیاق «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ» بیرون آمده است درعین حال اگر کسی بگوید این مربوط به گوشت است و نمی‌توانم تعمیم بدهم، بر عهده آن شخص است که می‌تواند به این اطمینان برسد یا نرسد. «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» که در آیه سه سوره مائده است آن در سیاق لحم‌های محرم است ممکن است بگوییم اختصاص به آن دارد ولی ازلام در اینجا دیگر آن سیاق را ندارد. تمرکز ما روی آیه نود سوره مائده است. این هم وجه سومی که در اینجا اقامه شد.

جمع‌بندی دلایل سه‌گانه

ما دلیل اولی که مرحوم استاد آقای تبریزی قبول داشتند قبول نداشتیم دلیل دوم هم که ایشان قبول نداشتند ما قبول کردیم دلیل سوم هم ایشان متعرض آن نشدند و مقتضای دلیل دوم و سوم هم تحریم وضعی و هم تکلیفی است.



دلیل چهارم، آیه ۱۸۸ بقره

بعضی هم مثلاً تمسک کردند به آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (بقره/۱۸۸) که در انوار الفقاهه آمده که ممکن است وجه چهارم باشد.

بررسی دلیل چهارم

این وجه چهارم که بعضی به آن استشهاد کردند که منوط به این است که بگوییم عرف این را یک عمل باطلی می‌داند یا نمی‌داند. تعهد به این صورت که می‌خریم و همه برویم در قرعه و به اسم هر که درآمد، این را یک امر باطل می‌دانند یا نمی‌دانند. اینکه عرف با قطع نظر از شرع این را امر باطل بدانند اگر کسی این را بپذیرد آن وقت استدلال چهارم درست می‌شود «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» می‌گوید این نوع قرارداد و تعهدی که گفته شده صحیح نیست؛ اما اگر کسی این را نپذیرد که عرف با قطع نظر از فضای شرعی این نوع امر را باطل بداند، محل تردید است؛ و اگر تردید باشد شاید نشود تمسک روی این آیه انجام داد. این از یک جهت که مطمئن نیستیم عرف این را یک امر باطل بداند و بر فرضی که تمام بشود البته این دلیل فقط حکم وضعی را افاده می‌کند نه حکم تکلیفی را؛ بنابراین دلیل دو و سه لا یبعد اینکه تمام باشد و بر اساس آن، این بلیت بخت آزمایی و امثال این‌ها که وارد چنین توافق و تعهد جمعی شدند و بعد این مال برحسب یک اتفاق و شانس دست کسانی بیاید به نظر می‌آید این محل اشکال است، اگر کسی هم تردیدی در دلیل دو و سه بکند در حدی نیست که بشود عبور کرد و باید احتیاط و جویی را قائل شد. باید ببینیم باطل عرفی اینجا صدق می‌کند یا نمی‌کند؟ باطل شرعی اگر باشد در رتبه قبل ثابت شده است لذا این آیه بعد از اینکه دلیل دو و سه تمام بشود اینجا را می‌گیرد بعد از اینکه دلیل دو و سه تمام شد اگر کسی آن‌ها را پذیرفت آن وقت «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» این را می‌گیرد منتها تأکید است تأسیس نیست.

بحث این است که با قطع نظر از دلیل دو و سه باطل عرفی هست یا نیست؟ در این تردید است والا اگر دلیل دو و سه را بپذیریم آن مؤکد می‌شود. اشکال دلیل اول را در این حد پاسخ دادیم که از آن ناحیه اشکالی به این وارد نیست ولی نتیجه تابع اخص مقدمات است. دلیل دو و سه می‌گوید این از یک جهت دیگری اشکال دارد؛ یعنی این نوع عمل نوعی قمار یا اِزلام است روح اِزلام در این وجود دارد از این جهت اشکال دارد. اگر کسی این دو اشکال را وارد نداند جهت معامله و غرری بودن معامله قابل پاسخ است معامله به آن معنا غرری نیست اما از حیث بردو باخت و امثال این‌ها در این مجموعه این توافق وجود دارد و همین قمار می‌شود. در معامله که برای دفع غرر همین که می‌گوییم اصل معامله در آن مجهول نیست کافی است ولو آنکه در پیامدها و ادامه کار امر مجهولی هم هست آن به معامله ضرر نمی‌رساند



ولی برای اینکه صدق قمار بکند یا ازلام باشد لازم نیست در خود این قرارداد اول این طور باشد همین که این به آن بردو باخت منتهی می شود کافی است قمار بر آن صدق کند. این تفاوت این دو تاست. اگر کار مثبت باشد و اینکه بر اساس بردو باخت و قرعه و شانس و احتمال کسی چیزی به دست نیاورد؛ یعنی مثبت به این معنی، وجه هم دارد آنجایی که چه با بردو باخت بازی به آن شکل که امر احتمالی است یا بر اساس قرعه کسی مالی را چنگ بزند پایگاهی ندارد یعنی چی؟ فلسفه اش آن است.

اگر جنبه ازلام و قمار نباشد اطلاعات احل الله البیع و این ها هست. مشکلات بیع را حل کردیم که گفتیم غری نیست یعنی اطلاعات صحت معامله مخصوصاً صلح یا هبه هست ولی می گوئیم عنوانی آمده که همه آن ها را تخصیص می زند؛ و مقدم بر آن هاست. اصلاً قمار همان جا که قرار می گذارند این بازی را انجام بدهند چه می شود؟ اگر آن دلیل خاص قمار نبود همان اطلاعات می گفت این درست است و مخصص می شود. فلسفه است این حکمت است جای دیگر باید ببینیم ادله چه چیزی اقتضا می کند این علت نیست مگر اینکه به حدی برسد که عرف بگوید باطل است.

نکات بحث

بعد از اینکه این چهار دلیل تمام شد و نتیجه هم مشخص شد چند نکته در تکمیل عرض می کنم.

وجود و عدم وجود قرار و تعهد

یک نکته اینکه با توجه به اینکه دلیل دو و سه را قبول کردیم اینکه اینجا حالت بیع باشد یا صلح باشد یا هبه باشد هیچ فرقی نمی کند، مگر اینکه یک نوع هبه غیر مشروطه باشد. آن اشکال تا وقتی قرار و تعهدی وجود دارد و التزام به این است که هر که اینجا آمد باید چیزی به او بدهند، من هم این بلیت را می خرم برای اینکه این طور بشود، او هم باید این کار را انجام بدهد، مادامی که این طور است اینجا فرق نمی کند عنوان بیع یا صلح باشد یا هبه باشد هر چه باشد همین است. اگر قرار و تعهدی نبود به حیثی که اگر عمل نکرد کسی مواخذه نمی کند او خودش را طلبکار نمی داند آن یک هبه است. من چیزی را به آن آقا بخشیدم آن هم میلش کشیده بر حسب قرعه یا هر چیز دیگر چیزی به او بدهد نه من خودم را طلبکار می دانم نه او را خودش را بدهکار می داند و این کار عیبی ندارد. در بازی های شطرنج و امثال آن این طور است اگر هیچ توافق و غری و تعهدی وجود ندارد ولی می گوید حالا که بردی من هبه ای به تو می دهم این مانعی ندارد و قمار نیست، ازلام هم نیست یعنی هیچ قراردادی و تعهدی نیست. او از کنار خیابان رد می شده گفته ده تومان به این فقیر بدهید، می دهد بلیت می گیرد هیچ انتظاری هم ندارد بداند این رقم به اسم او درمی آید یا نه؛ واقعاً



طلبکار نیست و توافق و تعهد طرفین هم نیست. آن طرف هم که چیزی می‌دهد این حالت را دارد اگر هبه غیر معوضه و غیر مشروطه است به نظر می‌آید مانعی ندارد. نه در اینجا، در موارد دیگر قمار و این‌ها هم همین‌طور است توافق و تعهدی نیست. در بحث بعد قمار این بحث که تمام بشود حدود ده بحث در ادامه قمار داریم که آنجا عنوان مهم نیست که بیع یا صلح باشد. این یک نکته چند نکته دیگر هم هست که عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی

امروز یک نکته اخلاقی عرض کنیم. از اوصاف اخلاقی که در روایات و آیات آمده و در متون دینی ما مورد توجه قرار گرفته است و به نحوی در اخلاق و عرفان و در دوره‌های اخیر در روانشناسی و این‌ها مورد بحث قرار گرفته است دو صفت اضطراب و اطمینان است. این دو حالت روحی و نفسانی است که انسان‌ها به آن مبتلا می‌شوند. اضطراب و اطمینان ناآرامی و آرامش. ناآرامی همان‌طور که در روانشناسی آمده دو نوع است این ناآرامی‌ها یک ناآرامی مرضی داریم که خوب افرادی به حدی می‌رسد که مریض به حساب می‌آیند مبتلای به استرس‌ها و ناآرامی‌های روحی و روانی است و از حال عادی و متعارف بیرون می‌رود این قسم از اضطراب است که اگر کسی که مبتلای به آن بشود طبعاً به سمت معالجات و درمان‌های دارویی یا مشاوره‌ای روان‌پزشکی و امثال این‌ها می‌رود این یک قسم از ناآرامی و اضطراب است؛ که در روانشناسی و روان‌پزشکی و این‌ها بحث می‌شود. این را که بگذاریم کنار در افراد متعارف و معمول مقابل آن ممکن است نوعی اطمینان‌هایی باشد که حالت مرضی باشد یعنی کسی به خاطر اختلالاتی که دارد یک نوع بی‌تفاوتی و بی‌خیالی دارد که هیچ‌چیز او را تکان نمی‌دهد. آن هم می‌گذاریم کنار. این حالت‌های مرضی اضطراب و آرامش‌های خیالی موهون مرضی که کنار بگذاریم، بباییم در آدم‌های متعارف بحث اضطراب و اطمینانی مطرح می‌شود که به عنوان فضیلت و رذیلت است؛ و در حوزه اخلاق و عرفان قرار می‌گیرد. فضیلت‌ها و رذیلت‌ها در آن لیست یکی اضطراب و اطمینان است. اضطراب به این معناست که در برابر حوادث و امواجی که در زندگی پدید می‌آید در اموری که فردی یا اجتماعی است. فردی در بلایا و مصائب است یا در امراض و امثال این‌هاست و حوادثی که رخ می‌دهد. خوب انسان در برابر حوادث طبیعتاً یک واکنشی نشان می‌دهد اما اینکه در برابر این حوادث مختلف از نظر روحی تزلزل پیدا کند، این یک رذیلت است. این تزلزل و تکان خوردن به این شکل که او را به سمت ناشکری و ناسپاسی می‌برد و خود را گم می‌کند که این یک رذیلت است؛ بنابراین منظور از اضطراب به مفهوم رذیلت اخلاقی اضطراب مرضی نیست، اضطراب در انسان‌های متعارف است و آن این است که در برابر امواج فردی و اجتماعی که رخ می‌دهد خودش را ببازد به گونه‌ای که از تکلیف خودش دور بشود و دست‌وپا را گم بکند یا مبتلای به ناسپاسی و ناشکری



بشود، این اضطراب به عنوان یک رذیلت اخلاقی می شود. در نقطه مقابل آن اطمینان است که یک نوع طمأنینه و سکینه قلبی که او را در برابر این سختی های فردی و اجتماعی و خانوادگی مقاوم می کند؛ و به سمت ناسپاسی نمی برد بلکه هم بر اعصابش مسلط است و درست تصمیم می گیرد هم به وظایفش عمل می کند و معنای آن هم این نیست که برای حل و معالجه اقدام نمی کند بلکه خودش را گم نمی کند بر خود مسلط است و می تواند درست تصمیم بگیرد و آنچه در رابطه با خدا در آن شرایط است و چیزهای دیگر را حفظ بکند. «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) تسلیم است. معنای آن، این نیست که به وظیفه خود عمل نمی کند ولی روح او روح تسلیم است آرام است معنایش این نیست که عواطفش را ابراز نمی کند آن هم خلاف تکلیف نیست، اما در چارچوب هایی که عقل و شرع می گوید عمل می کند. این اطمینان در مقابل اضطراب است پس مفهوم اطمینان و اضطراب مرضی و غیر اختیاری، یک بخشی از اضطراب است که حالت مرضی و غیر اختیاری دارد؛ اما آنجا که جنبه اختیاری و متعارف پیدا می کند در قلمرو اخلاق و عرفان و مباحث اخلاقی عرفانی می آید؛ و مفهوم قسم دوم هم این می شود، اضطراب خود باختن و دست و پا گم کردن یا تزلزل قلبی است در برابر حوادث فردی اجتماعی و طبیعی و انواع امواجی که متوجه انسان می شود، به گونه ای که از انجام تکالیف شرعی و عقلی و اخلاقی خودش بازماند و یک نوع احساس ناسپاسی و خود گم کردن در او پدید بیاید و نقطه مقابل آن اطمینان است. این دو صفت فضیلت و رذیلتی است که مورد توجه است وقتی به قرآن کریم مراجعه بکنیم هر دو سوی قصه فراوان دارد البته این واژگان در قرآن کمتر آمده است اطمینان چند جا آمده است سکینه آمده است این دو سه واژه ای است که مستقیم به این معنا اشاره می کند. در آن طرف هم واژه هایی هست. خود اضطراب خیلی نیامده است اما مصداق های آن زیاد آمده است «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (حج/۱۱) یا در سوره فجر به شکل دیگری عناوین متعدد و مصادیق زیادی و آیات فراوانی در قرآن داریم که به همین دو مقوله برمی گردد ولو نامی از این دو عنوان و مفهوم یا واژه های خاصی نیست ولی وقتی در عمق تفسیرش بروید می بینید که بسیاری از آیات و روایات به همین دو مقوله مهم اخلاقی برمی گردد. این اضطراب و اطمینان در هر دو طرف حالت مقوله به تشکیک است. اضطراب از یک درجات کمی شروع می شود تا اضطراب های زیاد و از آن طرف اطمینان هم از درجات متعارفی شروع می شود تا اطمینان های خیلی عالی و در قله و در اوج این در آیات و روایات ما فراوان است یا مفهوماً یا به حمل شایع و مصداقی و اگر کسی این ها را جمع کند، مجموعه قشنگی می شود شاید شده ما خبر نداریم. بهر حال مقایسه این بحث ها با آنکه که در روانشناسی و این ها هست جای بحث مفصلی دارد. اگر یک وقتی تفسیر را ادامه می دادیم یکی از مباحثمان همین بود؛ که امسال متأسفانه متوقف شد. این مقدمه ای در اینجا بود این بحث اضطراب و اطمینان غیر از منابع اولیه ما



کمابیش در منابع اخلاقی ما هم آمده است گرچه شاید جایگاه متناسب آن را علم اخلاق ما هنوز نداشته باشد ولی کم‌وبیش به این توجه شده است. یک مقدار در آنجایی که نفوس را تقسیم می‌کنند نفس لواحه و اماره و این‌ها، یکی هم نفس مطمئنه است که در عرفان عملی آمده است منازل السائِلین را که ببینید منازل را که برمی‌شمارد یکی از منازل منزل سکینه است یک منزل هم منزل اطمینان یا طمأنینه است همان‌جا گفته شده این طمأنینه و اطمینان فوق سکینه است. سکینه در قرآن زیاد آمده است که خدا سکینه خودش را در جنگ‌ها یا در شرایط سخت نازل می‌کند و البته اطمینان هم «لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ» (بقره/۲۶۰) و «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ» آمده است چند جا آمده است این‌طور که گفته می‌شود اطمینان مقام بالاتری است. علل و عوامل حصول اطمینان هم به اصل اطمینان معرفت و شناخت که مبنای آرامش می‌شود برمی‌گردد. شناخت و باور و اعتقاد است چون اضطراب و ناآرامی در بلایا و حوادث و تندبادهای زندگی حاصل می‌شود. انسان با ملجأ و مرجع داشتن آرامش پیدا می‌کند ملجأ و مأوا به انسان آرامش می‌دهد علم و معرفت و ایمان به نقطه اصلی در زندگی و در حیات انسان منشأ آرامش می‌شود که «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) است. این قاعده اطمینان است من می‌خواهم از اینجا گریزی بزنم در عاشورا و قیام ابا عبدالله الحسین سلام‌الله‌علیه یکی از ده‌ها الهام عاشورا و الگودهی و الگو بخشی عاشورا تجلی مقام اطمینان است. تجلی مقام اطمینان در عالی‌ترین وجه در قصه کربلا و عاشورا است به این شکل بسیار نادر حتی در تاریخ انبیا و اولیا دیده می‌شود. سرش هم این است از سخت‌ترین شرایط که در تاریخ متصور است - نمی‌گوییم نیست ولی بسیار کم است شاید نباشد - این همه موجب بلا بر سر جمع کمی بریزد ولی اینکه این جمع کم - نه آن‌هایی که بین راه جدا شدند - در مقابل این امواج این قدر آرام بمانند خیلی کم است. عاشورا و کربلای سالار شهیدان از عالی‌ترین نمادها و جلوه‌گاه‌های این مقام سکینه و طمأنینه، آن‌هم به صورت جمعی و در عالی‌ترین درجات است و نمونه‌های آن در کربلا و حالات آن موج می‌زند. از خود حضرت زینب سلام‌الله‌علیه‌ها را که بگیرید آن شرایط که برای انسان اصلاً قابل تصویر نیست بعد از ظهر عاشورا روز بعدش یا در طول سفر شما جز آرامش و صبوری نمی‌بینید. اگر تند و خطابه و عتاب و خطاب هست آن‌هم معلوم است روزی نقشه انجام می‌گیرد. معنای اطمینان این است که انسان منفعل نمی‌شود که روی عواطفش که ازدست‌رفته سروصدا بکند حتی اگر سروصدا می‌کند روی تدبیر و نقشه است. در قصه حضرت زینب سلام‌الله‌علیه‌ها آدم به صورت بی‌نظیری می‌بیند. در صبح عاشورا ظهر عاشورا آن جمله‌ای که و الله ما رأیت مکسوراً که به خدا قسم من مصیبت‌دیده‌ای ندیدم این قدر آرام بشود و چهره او بدرخشد در این مصیبت‌ها این آرامش فوق چیزهایی است که در مخیله انسان سقوط می‌کند. این از آن لیطمئن قلبی حضرت ابراهیم بالاتر است آنچه در عاشورا تجلی پیدا کرد از آن لیطمئن قلبی بالاتر است و در صبح عاشورا شب عاشورا در آخرین هنگامه‌های شهادت و رزم و قتلگاه بعدش حضرت زینب حضرت سجاد نمونه‌ها



که فراوان دیدید و شنیده‌اید یکی از بی‌نظیرترین وقایعی است که در او اطمینان الهی و توجه به خدا و آرامش قلب را آدم می‌تواند ببیند آن‌هم در یک جمع، همه به این شکل رفته بودند. صبح عاشورا که حضرت آن خطبه را می‌خواند چقدر آن خطبه زیبا است «صَبْرًا بَنَى الْكَرَامَ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَعْْبُرُ بِكُمْ عَنْ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِطَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ» می‌گوید این قدر آسان شده این حرکت که می‌گوید بزرگواران بلند شوید یک پلی عبور کنید و به آن جنان خالده و نعیم ابدی برسید این آرامشی که از سید الشهداء ناشی شد و همه قلوب در تسخیر این آرامش قرار گرفت این یکی از زیباترین جلوه‌های عاشورا است و از درس‌های مهم اخلاقی و تربیتی اسلام است که در عاشورا در صحنه عمل به صورت جمعی در سخت‌ترین حوادث خودش را نشان داد و این راز این است که در آیه سوره فجر می‌فرماید: می‌گویند مقصود اباعبدالله الحسین است «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ لَطْفِي» که در این آیه است به آن مقام که رسیدی آن وقت «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ و صلی الله علی محمد و اله الطاهرين